# همت آیت‌الله حسن زاده در تحصیل

**استاد:** خُب من این را مطرح می‌کنم، از نظر فنی باید مراجعه کنیم و ببینیم به چه صورت است. زجاج را می‌خواندند. حاج آقا درس اسفارشان می‌فرمودند. می‌خواستند بگویند ام چطور درس می‌خواندیم. چیزهای عجیبی در درس خواندشان بود. خودشان می‌گفتند واقعاً عجیب است. می گفتند ما که محضر حاج آقا شعرانی درس می‌خواندیم در کل سال، تنها دو روز تعطیلی داشتیم. عاشورا و بیست و هشتم صفر. جمعه ندا‌شتیم. یک بار دیگر فرمودند در قم وقتی در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها اذان می‌گفتند، دو مباحثه کرده بودم. یعنی دو مباحثه کرده بودم و اذان صبح می‌گفتند. این را از خودشان شنیدم. در آن جا گفته بودند ام باء بسم الله مجمع البیان را تا تاء تمت مجمع البیان را نزد آقای شعرانی خواندیم. این جور کارها و درس خواندن ها عجیب است.

می‌گفتند آقایان دو سال تمام با اینطور خواندن محضر آقای شعرانی مجسطی را خواندیم. استاد فرمودند خُب حالا آستین بالا بزنید و یک محاسباهای کنید. یعنی خسوف و کسوفی و تقویمی بنویسید. ایشان فرمودند آقا جان! شروع کنه کردم نشد! دو سال مجسطی خواندم اما شروع کنه کردم نشد. استاد فرمودند باید دوباره از نو بخوانیم. دو سال دیگر ...! ما یک چیزی می‌گوییم! واقعاً چه همت هایی داشتند! حالا ما کجا هستیم! گفتند دو سال دیگر مجسطی را خواندیم و بعد فرمودند چندین سال تقویم من در بازار می‌آمد. بعد بین من و یکی از صاحب تقویم ها اختلافی شد و حرف من درست درآمد. یک اصطکاکی پیش آمد و من دیدم دیگر صرف نمی‌کند. دیگر تقویم نویسی را کنار گذاشتم. خُب مجسطی اینطور بوده. زجاج را می‌خواندند. کار بوده. خیلی زحمت می‌کشیدند. الآن هم که بیست و هشتم را می‌گوییم، سرگردان هستیم که بیست و هشتم ممکن هست یا نیست. کسی که اینها را خوانده می‌تواند سریع جواب بدهد که مثلاً ممکن است صبح بیست و هشتم، مقارنه شده باشد یا نه. سریع جواب می‌دهند. ولی خُب من فقط محضر شما حواله می‌دهم که مراجعه کنید.

**شاگرد:** مجسطی چیست؟

**استاد:** المجسطی یعنی الکبیر. یکی از کتابهای بسیار خوبی که تراث عظیم حوزوی است و متأسفانه هنوز هم دارد خاک می‌خورد، کتاب تحریر اقلیدس خواجه است. رضوان‌الله‌علیه! خواجه خیلی تحریرهای عالی دارند. خواجه در مقدمه تحریر می‌فرمایند: «این لما فرغت من تحریر المجسطی» تحریر اصول اقلیدس را شروع کردم. من که کتاب مجسطی را ندیدم. ظاهراً باید خطی باشد. بعید می‌دانم چاپش باشد. حالت زیج دارد. کتاب الکبیر برای بطلمیوس است؛ کل رصدخانه و معطیات رصدخانه را در آن پیاده کرده بودند. مثل زیج الغ بیگ، زیج بهادری، مجسطی هم ظاهراً زیجی است که در زمان بطلمیوس از رصدخانه خود پیاده کرده بودند و توضیحاتی که نوشتند.

**شاگرد:** زیج چیست؟

**استاد:** کتابی است که هر چه در رصدخانه میدیدند در آن ثبت میکردند.

همین استاد میفرمودند: آقا جان من مرا غه رفتم. از مرا غه به رأس کوهی رفتم که خواجه در آن جا رصد خانه ساختهاند. میگفتند به من حالی دست داد. دیدم این بندههای خدا در آن بالا، با آن امکانات چه کارها که نکردهاند! یعنی ابهت کار در رصد خانه مرا غه ایشان را گرفته بود؛ چقدر زحمت و چقدر کار! رئیسش هم مرحوم خواجه بودند. البته بعد مثل قوشچی هم شد. قوشچی هم بزرگ بوده. معتزلی است؛ سنی است ولی سنی قوی و فاضلی است. فاضل قوشچی که میگویند برای همین است. ظاهراً بعداً رایست رصد خانه مرا غه را قوشچی داشتند.

**شاگرد:** این هایی که تعریف میکنید دو بلده دارد. یک لبه آن ترغیب است و یک لبه آن افسردگی است.

**استاد:** خُب ببینید من باراه عرض کردهام؛ خدا میداند که برای من مثل خورشید است. خدای متعال در این مراجعهها چه برکتی گذاشته است! هر چه من عرض میکنم ولو نیم بند میگویم، شما آنها را یادداشت کنید و ای بعداً در فایل پیاده میشود، به اینها مراجعه کنید. اگر ده تا هست، دو تا از آنها را مراجعه کنید. دو تای دیگر را در ماه بعد مراجعه کنید. کمکم مراجعه کنید. شما بعداً میبینید خداوند در این مراجعه چه برکتی گذاشته است. اگر این مراجعه رسم شما شود، دیگر آن حالت افسردگی برایتان پیش نمیآید. یعنی خود این مراجعه پس از مراجعه موتور قوی است. از عباراتی که همین استاد میفرمودند و خیلی زیاد تکرار میکردند، این بود: «از تو حرکت از خدا برکت». خیلی میگفتند. وقتی حرکت نشود چطور میخواهد برکت بیاید؟! خودشان که به این صورت بودند.

قضیه گداهایی که سر راه بودند را هم قبلاً گفتهام. گفته بودند تهران برف آمده بود. ما هم مرتب به منزل آقای شعرانی برای درس میرفتیم. یک روز برف سنگینی آمده بود، همه جا تعطیل شده بود، همه دنبال این رفته بودند که برفروب بیاورند و آنها را پایین بیاورند؛ سنگینی میشده بود. لحن خودشان بود. فرموده بودند من به‌عنوان کسی که ساعت هشت صبح منزل این استاد پیر مرد حاضر میشدم، هر روز سر وقت میرفتم، اما امروز خجالت کشیدم. گفتم من مزاحم میشوم! ساعت هشت صبح این پیر مرد میخواهند یک برف روب بیاورند. خانه پر از برف است. دیگر وقتی همه جا تعطیل است، چرا بروم؟! گفتند مردد شوم که بروم یا نروم. خدای چه کنم؟! مزاحم هستم. میگفتند با تردیدی که بود مقداری طول کشید، اما رفتم. رفتم و دیدم آقا سر وقت آمدهاند و کتاب جلوی ایشان باز و منتظر من هستم. گفتند من سر و پا خجالت شدم که ببین من دیر کردم؛ آقا با اینکه کار داشتند سر وقت نشستهاند. گفتند عذر خواهی کردم که آقا خدا میداند که من از سر سهل انگاری دیر نیامدم. و الا سر وقت حاضر میشدم. اینکه کمی دیر کردم برای این بود که گفتم امروز مزاحم هستم. حال استاد فرمودند ایشان به چشم من نگاه کردند و گفتند آقا هر روز که به منزل ما میآیی یک جاهای خاصی در بازار گداها هستند - چون مدرسه مروی میآمدند - گداها یک جای مخصوصی دارند و آن جا مینشینند. آن گداهایی که هر روز در جای مخصوصی می نشستند، امروز که آمدی در این برف بودند یا نبودند؟ گفتم آقا همه آنها بودند. گفتند چطور گداها کارشان را تعطیل نکردند، ما تعطیل کنیم؟!

**26:37**

**شاگرد:** آنها که نمیخواهند فکر کنند!

**استاد:** واقعاً مثل آقای شعرانی فکر نمی کردند. یعنی طوری درس خوانده بودند که اینها را مثل روزنامه درس میدادند. وقتی روزنامه میخوانید شما فکر میکنید!؟ همینطور میخوانید و میروید.

اساتید ام اینطور بودند. شاگردان مرحوم آقای امامی در یزد همین را می‌گفتند. می‌گفتند مکاسب را مثل روزنامه می‌خوانند و برای ما درس می‌گویند. چه علمائی؟! خوب گفتید! آقای شعرانی هر چه هم می‌خواستید می‌گفتند. همین جواهر را - باء بسم الله تا تاء تمت نبوده - مجلدات بسیار زیادی را نزد آقای شعرانی خواندند. این جور درس خوانده‌اند.

**شاگرد:** حاج آقا بهجت را می‌فرمایید؟

**استاد:** نه، حاج آقا حسن زاده. گفتم در درس اسفارشان یا در درس هیئت اینها را می‌فرمودند. حاج آقا بهجت شاگرد مرحوم شعرانی نبودند. آقای شعرانی استاد همه تهران بودند.

---

بازبینی #1
ایجاد شده 23 آوریل 2026 13:25:20 توسط ... .
به روزرسانی شده 23 آوریل 2026 13:26:11 توسط ... .